

منوچهر جمالی

تا معنای «**زمان**» در روانها ، تغییر

نیابد

جامعه ، سکولار نمیشود

تنشِ « مفهوم زمان در اسلام » ،
با « تجربه زمان در فرهنگ ایران »

چرا آقای سروش ، « سِکسوالیتی » را
با « سکولاریتی » ، با هم مشتبه ساخته اند ؟

ازلّت حیات ندارد تمتعی امروز، هرکه وعده به فرداش میکنند

مراد دنیوی و عقبی به من بخشید روزی بخش

بگوشم ، قول چنگ اوّل ، بدستم ، زلف یار آخر

آمرزش نقد است کسی را که در اینجا

یاریست چو حوری و ، سرائی چو بهشتی

دویارزیرک و از باده کهن دومی فراغتی و کتابی و گوشه چمنی

من این مقام ، بدنیا و آخرت ندهم اگرچه در پی ام افتد، هر دم انجمنی

این اندیشه که حافظ ، در غزلیاتش ، به ما شادی در زندگی این گیتی را
ارزشمند تر از عقبی (آخرت) میکند ، ما را آگاهانه ، مفتون خود میسازد ،
و برغم آمیختگی گهگاه با « مفهوم اسلامی زمان » ، ما را به شادی
زندگی در گیتی به کردار غایت ، میانگیزد ، تجربه ای زنده و چشمگیر

درفرہنگ ایران از « زمان » است، کہ نطفہ « سکولاریتہ » را در ما سده ہاست کہ پروراندہ، وامروزہ میپرورانند ودرآیندہ خواہد پرورانید . در ایات نامبردہ در بالا ، تجربہ دیگری از مفہوم زمان ، بیان میشود کہ در قرآن و سایرمتون اسلامی ، ولو با آوردن یک خروار از آیات قرانی و احادیث ، اندیشہ بنیادی حافظ ، پوشیدہ و تاریک ساختہ بشود . ملت ، برغم ہمہ این تفسیرات زورکی ، این را در ہرکلمہ حافظ، مستقیما بو میبرد و میمزد و میچشد .

« سکولاریتہ » ، ہنگامی در ایران ریشہ میدواند کہ « مفہوم اسلامی ما از زمان » ، ہم در خرد و ہم در روان ، تغییر بیابد . آنچه در بحث های سیاسی و حقوقی ، فراموش میشود ، اینست کہ ، سکولار ، اصلش در لاتین *seculum + secularis* است، و دارای معانی « نسل » ، « دورہ و عصر » است (واژہ *siecle* فرانسوی) . در لاتینی کہ مسیحیان بکار میبردند ، این واژہ ، بہ « دنیا آنچه دنیائست » ، اطلاق میشود، کہ معنایی متضاد با « کلیسا » داشت . علت این بود کہ **سکولار**، اشارہ بہ « گذرا و فانی و موقت بودن زمان » میکرد . آنچه متعلق بہ دنیاست ، فانی است ، و کلیسا و مسیحیت، تنها با بقا و جاودانگی کار دارد . این دادن دو گونه ارزش بہ دو گونه از زمان بود . آنچه با **زمان جاودانہ** کار دارد ، مقدس و متعالیست ، و آنچه با **زمان فانی** کار دارد ، بی ارزش و خوار و بی اعتبار است . گذرا بودن در زمان (*temporal*)، مہر کم ارزش یا بی ارزش و پستی، بہ ہمہ چیزهای گذرا میزد . آنچه تغییر میکند ، فانیست، و نباید « غایت زندگی » باشد . طبعاً « زندگی کردن در گیتی » ، و « شادی و خوشی در گیتی » نباید غایت انسان باشد . در گیتی ، جشن نیست . درگیتی ، انسان نمیتواند با کار و کوشش و خردش ، بہشت باقی ، خوشی باقی بسازد . خوشی باقی ، در زمان فانی ، محالست . بخوبی دیدہ میشود کہ سکولار، با مفہوم ویژه ای از زمان کار دارد . اسلام نیز ہمین « **ایدہ زمان** » را داشت ، ہرچند کہ با اندکی تفاوت ، آنرا بیان میکرد . **این تفاوت درجات در ارزیابی دنیاست** ولی ، دست بہ « برتری فوق العادہ آخرت و سعادت ملکوتی » بر خوشی دنیوی فانی نمیزند . « والدار آخرۃ خیر (اعراف) . و قرآن کسانیکہ دنیا را با گذشتن از آخرت میخرند ، بسختی ملامت میشوند (الذین اشتروا الحیات الدنیا بالآخرہ ، بقرہ) . البتہ در اسلام « و لاتنس

نصیبک من الدنيا - سورة القصص « - بهره ات را از گیتی فراموش مکن ، هست و بکلی « زندگی درگیتی یا زندگی فانی » ، طرد و رد نمیشد . البته در مسیحیت هم کاملاً رد نمیشد ، فقط اندکی تفاوت میان هردو در این زمینه هست . ولی در هردو ، **آخرت یا ملکوت آسمانی ، برترین ارزش و غایت میماند** . آخرت و ملکوت آسمانی ، که « زمان باقی » هستند ، اساس هردو دین قرار میگیرند . **ایمان به الله و آخرت** در قرآن از هم جدا ناپذیرند ، و مرتباً باهم تکرار میشوند . **آمن بالله و بالیوم الآخره (بقره) ، من آمن بالله و الیوم الآخر (بقره)** . متاع دنیا ، کم ارزش (قلیل) و فریب و لهو و لعب است . دنیا ، ارزش به جد گرفته شدن ندارد . آنچه باقیست و بقا دارد ، نزد الله است ، و الله است که خیر است و بدین علت ، باقی است (والله خیر و ابقی - طه ، و ما عند الله باق النحل) البته « باق و باقی » ، به همان ریشه « بغ » باز میگردد که سیمرغست (در اصل بقا ، فقط پیایند بهمبستگی و عشق بود ، و کلمه باغه ، که در کردی به معنای بسته گیاهست ، دارای همین معناست) . حیات دنیا ، حیات فانی است ، و حیات آخرت ، حیات باقیست . در گوهر دنیا ، زمانیست که « **فان** » یعنی نیست و نابود میشود ، ناپایدار است ، و سپری میشود ، و آنچه که باقیست ، فقط خیر است . البته این « فناء » ، چیزی جز همان درخت « **ونه = ونا** » نیست که فرازش سیمرغ (= خوشه همه زندگان) نشسته هست . رد پای آن ، در منتهی الارب باقی مانده است که « **شجره فناء** » ، به معنی درخت بسیار شاخ است . گذشته از اینکه در اوستا « **ونه = ونا** » ، به معنای درخت است ، و نه ، به معنای « **عشق = بافته** » است . تخم های همه جانداران در گیتی ، به این درخت باز میگشت ، و باز ، خوشه فراز این درخت (که سیمرغ باشد = قوش = خوشه) همه تخم ها را در همه جهان میافشاند ، و همه جانها از آن تخمها باز میروئیدند . از این رو دیده میشود که وادی هفتم در منطق الطیر ، فنا فی الله و بقا بالله ، یا به عبارت دیگر « **بقا در فنا** » است (پیوستن به بغ درونا = فنا که مجموعه همه جانان است) . در فرهنگ سیمرغی ، هیچ چیزی نابود ، یا فانی نمیشد ، بلکه **همه چیزها ، چه جسمانی ، چه روحانی بدون هیچ تفاوتی ، به اصلشان که خدا بودند باز میگشتند** . حتا در غزلیات مولوی رد پای این اندیشه باقی مانده است که اصل حواس جسمانی و حواس باطنی ، همه از یک چشمه میجوشند که پری (سیمرغ) در آن وثاق

گرفته است. روح و جسم (= تن) همه ، همیشه پایدارند ، و برای دوام به اصل خدائیشان میپیوندند . دنیوی و روحانی، در این فرهنگ وجود نداشت که تابع دو مفهوم از زمان باشند . بریدن زمان در دوبرخس متفاوت و متضاد (زمان بیکرانه + زمان درنگ خدای) مفاهیمی بودند که از میترائیسم آمد، و سپس ، جزو الهیات زرتشتی شد، و به ادیان ابراهیمی به ارث رسید . **شوق القمر**، یکی از شکل گیریهای همین اندیشه بود ، چون قمر، هم ، مجموعه تخم زندگانست، و هم ، معیار سنجش زمان و اصل زمان (جانان = اصل زمان) . **در فرهنگ زرخدائی ایران ، زمان ، پیوسته بهم بود و هرگز، به دو زمان گوناگون ، ازهم بریده نمیشد که بخشی از جهان هستی، تابع این زمان کرانه مند ، و بخشی دیگر، تابع آن زمان بیکرانه باشد (در کردی ، که راندن ، به معنای گسستن و ازهم پاره کردن است) .** از این رو نیز فرهنگ اصیل ایران ، نیاز به جنبش سکولاریته ندارد . **چون جنبش سکولاریته ، جنبشی است برای نفی و محو امتیاز « زمان باقی » بر « زمان فانی » .** سکولاریته ، زمانی را که میگذرد و سپری میشود ، به هیچ رو ، فانی (نیست شونده) و بی ارزش نمیشمارد ، بلکه ، « **شدن در زمان** » ، **غیر از « فانی شدن زمان است .** چنانکه در شاهنامه دیده میشود که « زمان ، درختیست که میروید و هر روزش ، شاخه ای نوین بر این درخت **افزوده** میشود » ، و در سایر متون پهلوی دیده میشود که اعصار و ادوار ، به شکل شاخه های یک درخت برتنه درخت افزوده میشوند . سکولاریته ، **شدن در زمان** را ، فنا نمیداند ، بلکه تحول و افزایش میداند . البته **درخت فنا = و نا** که درخت عشق بود ، و بیان اندیشه « **همبستگی کل هستی** » بود ، **طبعاً هستی ، یک واحد نابریدنی و بخش ناشدنی ازهم بود ،** نه زمان را میشد ازهم برید و دوبرخس کرد (دنیا و آخرت ساخت) ، نه جسم و روح را میشد ازهم پاره کرد . **عشق را هم نمیشد ، در دو قسمت ازهم پاره کرد ، و یک بخش ، « عشق فانی و جسمانی » یافت ، که شهوت جنسی باشد ، و یک بخش پدید آورد که « محبت الهی یا روحانی » باشد .** در مفهوم « **مهر** » ایرانی ، نمیتوان ، ارتباط جنسی را ، از عشق الهی یا آسمانی، ازهم برید . اینها (دوگونه عشق و محبت) با کرانه مند کردن زمان ، کار دارد . در مهر ایرانی ، عشق جسمانی و محبت افلاطونی ، که ازهم جدا و متضاد باهم باشند ، وجود ندارد . در فرهنگ ایرانی ، دردسری که برای ابراهیم

دربزرگ زیدن عشق یا ایمان به یهوه ، و عشق به اسحق پدیدار شده بود ، معنا ندارد . اینها همه از همان بریدگی زمان میآیند . **درفر هنگ ایران ، همه گونه مهرها ، طیف یا رنگین کمان مهرند** . یک مهر است که رنگین کمانی از مهرهای گوناگونست ، که همه به هم چسبیده اند . ولی در مسیحیت ، روح ، باجسم (= تن) ، آن جهان با این جهان در تضاد قرار گرفتند ، و طبعاً « **محبت روحانی** » ، در تضاد با « **عشق شهوانی و جسمی و جنسی** » درآمد . برای نخستین بار ، مفهوم « **شهوت جنسی** » که کاملاً جسمی (از تن و گوشت) بود ، در اثر بریدگی زمان ، و تضاد دو گونه زمان ، در مسیحیت به وجود آمد ، و منطقی ، محبت روحانی ، پذیرفته و اعتلاء یافت ، و « **شهوت جسمانی** » ، خوار و پست ، و در پایان طرد شد و فقط به کردار ابزار پذیرفته شد . بدینسان ، نام « **روحانی** » ، نامی بود برای **محبتی که در آن شهوت جنسی و جسمی نباشد** . شهوت جسمی و جنسی ، برترین نماد ، تعلق به دنیای فانی یا جسمانی بود . **دنیائی بودن ، درست از همین شهوت جنسی ، معین میشود** . از این رو بود که به کشیش های عیسوی ، « **روحانی** » گفته شد ، و به همین علت آنها حق نداشتند ، زناشویی کنند ، ولی این اصطلاح را هرگز نمیتوان برای « **علمای اسلام** » بکاربرد . رابطه جنسی و جسمی ، معیار دنیوی بودن شده بود . آنها تابع منطقی بریدگی دوزمان از هم ، و طبعاً جسم و روح از هم بودند . اساساً در ایران ، به جسم انسان ، « **تن** » گفته میشود ، و **تن** ، در اصل (و هنوز در گویشهای مختلف) به معنای « **زهدان و واژینا** » بوده است . در بندهش ، به جسمانیات و دنیای جسمانی ، « **تنکردی** » گفته میشود . محمد ، ارضاء شهوت جنسی را (که متعلق به دنیاست) ، متضاد با آخرت و جهان باقی نگرفت ، ولی رابطه جنسی ، همان مقوله « **شهوت** » ماند ، و هنوز متعلق به « **دنیا و جهان فانی** » و ارزشی که دنیا دارد ، بود . انسان برغم ارضاء شهوات پست ، میتواند آخرت را ، برترین ارزش و غایت زندگی بداند و همین سبب میشود که ارضاء شهوت جنسی را فقط به کردار ، ابزار می پذیرد . **نفی و طرد رهبانیت** ، و **زنبارگی رسول الله و امامها** ، دلیل بر سکولاریته بودن اسلام نیست . **سکولاریته** ، ارزش برتر به « **زمان زندگی در گیتی** » دادست . با این ارزش ، رابطه جنسی ، دیگر در مقوله « **شهوت جنسی دنیوی** » نمیگنجد . این امکان شهوت رانی ، از اسلام ، سکولاریته نمیسازد .

مفهوم سکولاریته ، با تضاد، با کرانمند شدن زمان به دوبرخش جدا از هم، پدید آمد . کلیسای مسیحیت ، ارزشها و غایت زندگی را بر پایه « جاودانگی و ابدیت » معین میساخت . چنانکه اسلام نیز برترین ارزش و غایت را ، همان آخرت و رسیدن به قرار و سعادت در جهان باقی میداند . ولی **سکولاریته ، درگیتی بودن و درزمان زیستن را گرانیگاه خود میکند** . این به معنای آن نیست که انسان ، غرق در کامبریهها و شهوت رانیها بشود . **غرق شدن در شهوت رانی و کامرانی ، در اثر مفهوم « شهوت در مسیحیت و اسلام » پیدایش می یابد** . چنین چیزی ، فقط با پیدایش مفهوم « شهوت جنسی و جسمی » در اسلام و مسیحیت ، آرزوی همه میگردد . در سکولاریته ، ارزش و غایت زیستن ، زیستن به (بهزیستی) در همین زمان بهم پیوسته واحد است . در اسلام و مسیحیت ، حقیقت و خیر و سعادت ، در آن چیزهاست که جاودانه اند و باقی اند . اینها غایت زندگی هستند . آنچه که فانی است (نیست میشود) باطل و خوار و حقیر و بی ارزش است، و باید به آن پشت کرد . به همان شهوت جنسی نیز که میپردازد ، بدید پستی و بی ارزشی و قلیل و متاع غرور و لهو و لعب مینگرد . بی ارزش ساختن تمتع در این تمتعات ، همه این تمتعات را بی مزه و پوچ میکند.

چنانچه حافظ بسیار عمیق این نکته را درمی یابد و میگوید :

از لذت حیات ندارد تمتعی امروز ، هرکه وعده به فرداش میکنند
 همه خوشیها و شادیها ، تلخ میگردند ، چون در حین تمتع ، اندیشه فنا با آنها میآمیزند . همه تمتع های زندگی در دنیا ، فانی است ، بدینسان ، کام بردن از خوشیها و شادیها ، همه متاعی قلیل و دروغ و فریب و توخالی اند . فقط تمتع جاودانی ، حقیقی است ، و لذت بردن و کام بردن گذرا ، فریب است . سکولاریته ، گذرا بودن و تغییر زمان را ، فنا (نابودشدن) نمیداند . سکولاریته درست ، آنچه میگردد ، فانی و کم ارزش و خوار نمیداند ، و زمان برایش بریده و به دوبرخش نمیشود . زندگی در هر لحظه و آنی ، چهره ای دیگر از شادی و خوشی دارد . انسان ، خوشی و شادی را در هر آنی میتواند در چهره های گوناگونش دریابد . نام خدای ایران ، « **شاد** » بود ، و این خدا ، خودش ، **گیتی = دنیا** میشود ، تا گیتی (گیتی ، به معنای جانان یا مجموعه همه جانهاست) گسترش شادی و جایگاه بهره ورشدن از شادی باشد . شادی ، به جشن عروسی گفته میشود . شادی

کردن در هرآنی ، همان شادی را دارد که جشن عروسی دارد . (گیتی ، از واژه - گی - ساخته شده است که نام سیمرغ بوده است) ، اینهمانی با شادی داشته باشد . **خدائی که گوهرش شادی است ، تحول به گیتی می یابد و گیتی ، امتداد و گسترش اوست** . به سخنی دیگر، انسان درشادی کردن درگیتی ، لبریز از خدا میشود . سکولاریته ، درست سیخ را وارونه میکند و میگوید که شادیها و خوشیهای گذرا ، **خوبند** . **درست** گذر، تازگی و نوری را میآورد، که بنیاد شادی و خوشی است . خوشی ، خوشی است ، وقتی نو و تازه بشود . از اینگذشته ، خوشی و شادی در یک لحظه ، چنان سرشار و لبریز است که روشنی ، به سراسر زندگی میافکند . یک اتفاق خوش ، میتواند همه زندگی را تغییر بدهد . و تمتع جاودانه و یکنواخت ، نه تنها ملالت آور است ، بلکه بدترین جهنم هاست . **شادیها ، از این رو با حواس کار دارند ، چون حواس ، اندام درک تازگی و تغییرند** . سکولاریته ، حواس را از نو، با ارزش میسازد ، برای آنکه حواس ، نیاز به تازگی و تغییر دارند، و طبعاً شادی در زمان ، با حواس، بهم گره تنگاتنگ خورده اند . به همین علت ، حواس ، از ادیان و مکاتب فلسفی که « باقی» را میستایند و به آنچه بقا دارد ، برترین ارزش را میدهند ، تحقیر کرده میشوند . اینست حافظ ، زندگی خوش را درگیتی و در زمان حاضر، در همان راستای سکولاریته ، برترین ارزش میداند، و پشت به مفهوم کامیابی در جهان بقا به کردار برترین ارزش و غایت میکند .

آمرزش نقد است کسی را که در اینجا

یاریست چو حوری و سرائی چو بهشتی

همچنین مولوی بلخی از سر « ایده جشن همیشگی » و ایده همیشه نوشوی را که استوار بر « شدن » و « گذرا » بودنست ، از فرهنگ سیمرغی ، زنده میکند . تصوف ، ارزش فوق العاده به « آن » میدهد . همچنین مفهوم « **نقد** » در رباعیات خیام ، یکی از گرانگاه های سکولاریته هست . بدینسان گرانگاه و غایت زندگی را به فراسوی زمان حاضر ، نمیافکند . درحاضر ، در پیشادست ، در دستادست ، نقد ، میتوان شاد بود . همچنین سراسر مفاهیم « عشق جاودانی » ، چیزی جر متعالی ساختن « وصال عشقی گذرای زن و مرد » ، نیست . انسان ، چنان از آن ، خوشی و شادی می یابد که آرمان خود را ، دوام و گسترش آن ، فراسوی زمان و

مکان ، فراسوی رابطه جنسی هم میخواید . انسان میخواید هر شادیش ، یک جشن عروسی باشد ، از این رو ، کام بردن که به هرکامی گفته میشود ، دراصل به عشق ورزی گفته میشود است و کام در ویس و رامین نام آلت آمیزشی است . این تجربه جنسی ، کل تجربیات و مفاهیم انسان را میانگیزد . این تجربه کوتاه و گذرا ، مثل حریقیت که به کل خرمن وجود بیفتد . شادی و خوشی ، شکوفائی و رویش زندگی در همین گیتی است . این تجربه مهرو آمیزش میان زن و مرد ، فقط در روند مفهومی از « زمان » صورت میگیرد ، نه دربریدگی زمان باقی آخرتی ، از زمان فانی دنیوی . دردامنه چنین مفهومی ، مهر آمیزشی ، بلافاصله تبدیل به « شهوت جنسی و نفس اماره » میگردد ، و فقط مسیحیت و اسلام ، دو گونه واکنش ، نسبت به « شهوت جسمانی دنیوی » دارند . شهوت جنسی ، دنیوی و جسمانی میماند، و از روح ، پاره و بریده میشود . درست در هردو ، این پیوند ، نماد دنیائی بودنست . در اسلام ، رهبانیت (ترک شهوات جسمانی ، بویژه شهوت جنسی) نیست ، ولی سکولاریته ، به معنای آنست که « دنیای شونده و متغیر » ، یا زیستن در زمان گذرا ، برترین ارزش را دارد ، و درست با این گرانگاه است ، که ارزش رابطه جنسی میان زن و مرد ، فرق میکند . درست ، نخست باید همین رابطه آمیزشی را ، از چنگال مفهوم شهوت در مسیحیت و اسلام رهائی بخشید . پدیده « شهوت جنسی » که استوار بر پاره کردن زمان از همست (زمان کرانه مند در بندهش) ، همیشه نماد تحقیر دنیا و تحقیر زن است ، که البته ریشه در زمین دارد . زن ، زمینی است و دنیائیت ، و انسان را پای بند جسم و مادیات و دنیا میکند . سکولاریته ، برضد کاهش دادن رابطه آمیزشی ، بنام شهوت پست و فانی و دنیائی و جسمانی است ، که دربرابر ارزش روح و آخرت ، هیچ و پوچ است . رد پای این بی ارزشی رابطه جنسی ، در همان خود واژه « پوچ » مانده است ، چون « پوچ » همان واژه « بوج و بوشیا » است که دراصل به معنای زهدان و واژیناست . آمیزش با زن ، کردن یک کار « پوچ » است . اینها همه پیابند بریدن و کرانمند کردن زمان ، به دوبرخش باقی و فانی است . « باقی » از آن روحانیان در مسیحیت است ، و « سکولار = فانی » از آن حکومتگران و شاهان و سیاست است . در اسلام ، « باقی » که کامل و خیر و غایت است ، باید بر ناقص و فانی ، حکومت کند . همین بریدن

زمان ، به دابخش جدا از هم روح و جسم ، آخرت و دنیا ، به **پوچ ساختن زن** ، و **پوچ ساختن همه کام بری در دنیا** میکشد ، چون این کامبری ، « رد ویا » برترین نماد « همه کامبريها در گیتی است . سکولاریته ، کامبری های درهرآنی را ، در زیر مقوله « دنیا و فانی » که مقوله ایست که در این ادیان ، با پارگی زمان پیدایش یافته ، جا نمیدهد .